

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز عرض شد معانی عسر و حرج و طاقة، معانی روشنی است و تقریباً به معانی واحدی هستند. در یک آیه شریفه دارد **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ..... رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ.....** ﴿البقرة، ۲۸۶﴾ که جزو مسائلی بود که پیغمبر اکرم در شب معراج از خداوند مسئلت کردند.

عرض شد که طاقة به معنای حرج نیست یعنی آن عدم الطاقه به معنای حکم حرجی نیست، یک معنای بالاتر از این هست. طاقة در لغت به معنای قوه و قدرت است. اگر ما قوه و قدرت را به معنای شرط تکلیف بدانیم پس معنای این آیه می شود: ربنا و لا تُكَلِّفُنَا مَا لَا قَدْرَةَ لَنَا بِهِ، خب این اصلاً عقلاً محال و ممتنع است و سؤالش غلط است چون عقل حکم

به ابطال یک همچنین حکمی را می کند، چه تکلیفیه، چه وضعیه. پس معلوم می شود معنای طاقه که پیغمبر اکرم سوال کردند به معنای قدرت نیست، یعنی قدرت بر تکلیف، بلکه به معنای تحمل مشقت کثیر است. چطور که در امم گذشته این طور بود و روایتی در این زمینه هست که خداوند متعال آن مشقتی را که بر امم گذشته بود از امت پیغمبر برداشته. پس بنابراین معنای طاقه در اینجا یعنی آن تحملی که با آن تحمل، دیگر برای انسان رمقی باقی نمی ماند، این می شود معنای طاقه، یعنی دیگر اصلاً رمقی باقی نمی ماند.

فرض کنید که روزه در تابستان با توجه به شرایط اگر طوری باشد که طاقت انسان را تمام کند، این دیگر وجوبش برداشته می شود. فرض کنید که افرادی که دارای ضعف هستند اگر اینها بخواهند روزه بگیرند روزه باعث می شود که دیگر به کار دیگری نرسند و نپردازند، این وجوب برداشته می شود. بله یک وقتی ضعف عادی و طبیعی است، یک وقتی ضعف مفرط است، ضعف مفرط یعنی پرداختن به این عبادت و این عمل موجب

صَرف تمام قوا و تمرکز تمام قوا می شود به طوری که دیگر انسان به کار دیگری نمی تواند پردازد. این می شود معنای طاقه که ... **وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ**

**طَعَامٌ مَسْكِينٍ...** ﴿البقرة، ۱۸۴﴾ اشاره به این جهت می کند، کسانی که طاقت روزه را دارند یعنی قوای آنها صرف برای روزه می شود.

سوال: ... در ایام تابستان که روزه برای مردم

واقعاً عسر و حرج است

جواب: بله و جوب برداشته می شود

سوال: کارگران کوره پزی و اینها کلاً...

جواب: بله بله. حالا عرض می کنیم که معنای

حَرَج چیست؟ آیا معنای حَرَج ...؟ اینکه در بحث

قبلی عرض کردم خدمتتان، این است قضیه که در

قضیه ضرر، حکم روشن است یعنی مشخص است

که اگر ضرر از ناحیه غیر به انسان برسد این ظلم

واضح و بین است ولو به مقدار کم، فرقی نمی کند.

در آنجا عقلاً حکم به تدارک و رفع و دفع می کنند.

یا فرض کنید که اگر از ناحیه شارع هم حکمی به

انسان برسد خود شارع از باب لاضرار آمده است این

ضرر را دفع کرده. این هم خب ما معنای ضرر را می‌دانیم چیست و مسئله برای ما روشن است.

اما صحبت در حَرَج است که حَرَج به چه مقداری گفته می‌شود؟ در حَرَج باید ببینیم که آیا حَرَج به معنای صرف مشقت است؟ خب ممکن است در خیلی از عبادات، انسان دچار مشقت بشود. یا اینکه مشقتی است که انسان را از کار دیگر باز می‌دارد؟ یا اینکه یک مشقتی است که خود شارع حدود آن را بیان کرده؟ اینجا است که ما نیاز داریم به روایاتی که در آن روایات نفی حَرَج می‌شود. یعنی وقتی که مراجعه کنیم به این روایات، آن مقدار مشقت و مقدار حَرَج برای انسان مشخص می‌شود که زمینه برای رفع را ائمه علیهم‌السلام در چه محدوده‌ای تعیین کرده‌اند و حالا البته خب بحثش می‌آید حالا که صحبتش شد عیبی ندارد اشاره می‌کنیم.

من باب مثال اگر کارگری، این کارگر باید کار انجام بدهد و اگر نتواند کار انجام بدهد، نمی‌تواند روزی خود را تحصیل کند، نمی‌تواند روزی خود را

پیدا کند و رفتن و کار کردن مستلزم صرف نیرو و توان است در آن مَعْمَل و مَصْنَع و آنجایی که دارد این کار را انجام می‌دهد، چنانچه روزه موجب بشود که این شخص دست از کارش بکشد و نتواند کار انجام بدهد و تحصیل روزی بکند، این روزه بعنوان حکم حَرَجی برداشته می‌شود و به مصداق ...و

عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ.... ﴿البقرة،

۱۸۴﴾ به آن، فدیة طعام تعلق می‌گیرد. بله ما در

اینجا خیلی شجاعانه و به جرأت حکم به رفع وجوب صوم می‌کنیم و همین طور زنی که می‌خواهد بچه شیر بدهد و این شیر دادن موجب می‌شود که برای اضعف پیدا بشود، نتواند روزه بگیرد یا اگر روزه بگیرد به ضعف بیافتد، امور بچه را نتواند آن طور که باید و شاید به انجام برساند، وجوب روزه از او هم برداشته می‌شود.

بطور کلی اگر ما روایاتی را که در این زمینه وارد

است بخوانیم، آن مقدار حَرَجِیتش که موجب رفع

حکم است، آن مقدار برای ما مشخص می‌شود. در

آیاتی که در این زمینه آمده چند لفظ بود که این چند

لفظ از او استفادهٔ عدم حکم حَرَجی می‌شود در شریعت پیغمبر اکرم.

یکی خود لفظ حَرَج است که عرض کردیم به معنای مشقّت است البته آن مشقّتی که موجب امتناع عقلی است نه، آن مشقّت منظور نیست. مشقّتی که مثلاً فرض کنید در پنجاه و یک رکعت نمازی که برعهدهٔ امم سالفه بود [وجود داشت که] اینها را هر کدام در وقت خودش واجب است که بخواند، در نصف شب بخواند، موقع صبح بخواند، ظهر بخواند، نافله‌اش را بخواند، در آن وقت فلان بلند شود چکار کند، خب این واقعاً مشقت دارد. خب انسان [گاهی اوقات] نمی‌تواند. یک وقتی خسته است احتیاج به استراحت دارد، بعد از نهار یا [شام]، نمی‌تواند نصف شب بلند شود، تکلیف و تحمیل بر این قضیه واقعاً مشقّت است. شکی در این نیست. این یکی [از معانی] حَرَج بود.

یکی به معنای عسر بود که خب عسر هم همان طوری که در روایات هست عُسْر ضدُّ یُسْر آمده. یُسْر به معنای انجام یک عمل است با راحتی و بر طبق

روال طبیعی، این می شود یُسِر. عسر انجام آن عمل است با شکل‌های مختلف به صورت پیچیده و مُعَقَّد به نحوی که انجام آن برای انسان مشکل باشد. این به معنای عسر است، می گویند این امر مُتَعَسِّر است. متعسر یعنی خیلی مشکل است، خیلی سخت است، و سخت برای انسان این امر پیدا می شود.

یکی از آن الفاظ، طاقه بود که طاقه به این معنای دومی که عرض شد به معنای قدرت است یعنی قدرتی که با آن - نه قدرت بر تکلیف، آن یک مسئله دیگر است آن اصلاً موجب امتناع عقلی می شود، اصلاً شرط تکلیف، قدرت است - قدرتی که با آن قدرت، دیگر قدرت برای عمل دیگری باقی نمی ماند **وَ لَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ** یعنی دیگر ما قدرت نداریم کار دیگری انجام بدهیم.

یکی از آن الفاظ اِصْر بود ... **وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...** ﴿الأعراف، ۱۵۷﴾ اِصْر به معنای حَرَج است، به معنای مشقت است، آنچه که موجب می شود انسان محبوس بشود و در جای خودش متوقف بشود، نتواند حرکتی داشته باشد، متوقف بشود بر آن عمل، متوقف بشود بر آن کار، دستش باز نباشد کار دیگری انجام بدهد،

اینها همه به معنای اصر است.

خب اگر ما به اینها مراجعه کنیم می بینیم اینها همه در یک زمینه هستند یعنی زمینه برای ایراد این کلمات عبارت است از انجام عملی که آن عمل برحسب روال طبیعی خودش انجام نگیرد، این می شود مشقّت. الان شما وقتی که نگاه بکنید می بینید که خیلی از کارهایی که مردم دارند انجام می دهند این کارها همه حَرَجی است. فرض کنید که ایستادن برای تحصیل روزی، تحصیل روزی که الان باید بکند، باید برود کوپن بگیرد و چکار کند و تو صف کذایی و چی چی بایستد...! این می شود یک حکم حَرَجی. بر طبق عادی این است که این شخص برود در دکان، آن آذوقه و موادی که می خواهد، تهیه بکند و ببرد منزل، این می شود حکم عادی. این شناسنامه بردن و فرض کنید مُهر کردن و چکار کردن و بعد هم آمدن و کوپن چکار کردن و...، اینها همه حکم حَرَجی است. البته حالا یک وقتی اقتضاء می کند، یک وقتی نه. در جایی که اقتضاء می کند، در آنجا عرف حکم به عدم حرجی می کند یعنی این را



در ردیف اعمال و افعال متداوله به حساب می‌آورد. چطوری که در بحث ضرر عرض کردیم ممکن است یک مسئله در یک جا خیلی عادی باشد ولی در یک جا آن مسئله مسئله ضرری باشد، عقلاً حکم به تحقق موضوع کنند در آن قضیه، اما همین قضیه در یک جای دیگر فرض کنید من باب مثال عادی است، این می‌شود حکم حرجی.

طواف دور بیت الله و کعبه، این است که به طور عادی انجام بگیرد، عادی باید باشد، یعنی انسان وقتی که طواف می‌کند با توجه به خصوصیات که در مورد طواف آمده که انسان این دعا را بخواند، این کار را انجام بدهد، این توجه را داشته باشد، متوجه این مسائل باشد، با توجه به این خصوصیات خب این طوافی که الان فرض کنیم در حدود چهارده زراعی که مثلاً تعیین شده، آیا طواف واقعاً در یک همچین زمینه ای عادی است؟ خب این واقعاً حرجی است دیگر. شکی نیست که این حرجی است. نمازی که مصلی می‌خواهد بخواند باید آن نماز را در شرایطی بخواند که حضور قلب داشته

باشد، خب اینها یک مسائل واقعی است. الان این مسائل دیگر خیلی پیش پا افتاده است و به آن توجه نمی شود. دو رکعت نماز طواف، صلاة طواف، باید صلاتی باشد با حضور قلب، عدم اختلال، عدم تزلزل، عدم حرکت، عدم الصارف، صارفی نباید باشد برای این صلاة که نسبت به آن انجام می دهد. نماز طواف با نماز صبح چه فرقی می کند؟! چه فرقی می کند؟! پس بنابراین اگر انسان در پشت مقام ابراهیم بخواهد بایستد و این باعث بشود که او را حرکتش بدهند، تکانش بدهند که نتواند حضور قلب داشته باشد این وجوب برداشته می شود، واجب نیست. عقب تر نماز بخوان، عقب تر حتی نماز بخوان. خلف مقام ابراهیم، حتی ما می توانیم فرض کنید اگر یک قدری بخواهیم توسعه به قضیه بدهیم، می توانیم اصلاً از خلف مقام ابراهیم هم قضیه را توسعه بدهیم، به این طرف و آن طرف هم سوق بدهیم، نه، از خلف مقام...، اصل نماز است، آن مظروف است، ظرف [(پشت مقام ابراهیم بودن)] در اینجا اگر ما شک بکنیم آیا این قید است یا ظرف

است- آن بحث اصولی که در اینجا می آید- ما می توانیم قیدیّت را به قاعدهٔ لا حَرَجَ بَرْدَارِیم و حکم به ظرفیت این بکنیم و ظرف هم در صورت عدم امکان قابل ارتفاع است ببقاء مظلوف خودش، چون قید است که با انتفاء قید انتفاء مقید می شود ولی ظرف این طور نیست.

رمی در جمار، در صورت عادی این حکم وضع شده است، اگر مسئله یک طوری باشد که برای انسان حرج پیش بیاید یا اینکه قاعدهٔ ضرر در اینجا پیش بیاید...، ما همین سال گذشته که به حج مشرف شدیم خب با یک عده بودیم دیگر، بچه بود، زن بود و فلان و این حرفها، اینها همه بودند دیگر، با این ازدحام عجیبی که بود گفتیم بطور کلی آنها را نیاوریم، خیلی پارسال ازدحام بود، خب اینها اصلاً نمی توانند و فلان و این حرفها و اصلاً خطر اینجا هست دیگر، مسئله خطر است، ما رفتیم از طرف اینها زدیم، بچه ها هم بودند، روز اول ما نیابتاً از سه تا بچه مان زدیم و اینها، روز بعد یا ظاهراً روز سوم بود، روز سوم این اهل بیت ما به ما گفت که فلان زن

رفته زده، باید ما را ببری من خودم هم بزنم، گفتم  
بابا چی چی؟ هرکسی یک جور است تو را به این  
حرفها چه؟ گفت نه و فلان و این حرفها، ما را هم  
ببر، گفتیم که خب می آوریم که بالاخره توی دلش  
نماند و این یک سنگی هم زده باشد، گفت خودم می  
خواهم بزنم، گفتم خیلی خب تشریف بیاورید  
بزنید. آمد و زد! با چه بدبختی خلاصه این  
سنگهایش را زد و فلان! من می دیدم که می زند و  
اینها، حالا خب دو تا سنگ هم توی کله اش خورد و  
این حرفها ولی خب آن عشق خدا و شیطان همچین  
او را گرفته بود که گفت این دفعه تو عقبه هم بیایم  
بزنیم دیگر، اولی و وسطی و عقبه. سر جمره عقبه  
آمد و دو تا زد، من یک مرتبه احساس کردم این الان  
است که خفه بشود! یعنی هیچ بروبرگرد نداشت!  
یعنی نفسش در یک آن بند آمد! ما با یک طرز  
عجیبی! واقعاً معجزه آسایی یک فشار دادم به سمت  
عقب و توانستم او را در بیاورم به هر کیفیتی! نعلین او  
را رفته بود، گفتم برود و اینها! این دارد می میرد و  
اینها! خلاصه حکم رمی جمرات این است واقعاً؟!!

حالا چون فلان زن رفته در یک شرایط [خاصی پس این هم باید برود؟]

حالا از این گذشته، اصلاً این رمیی که واقعاً خرج است بر این، خب این قابل وکالت است دیگر، باید وکالت بدهد. تمام احکام اسلام، احکام در یسر است و امثال ذلک. یعنی مسائلی که در تحت این قاعده می‌تواند قرار بگیرد و این قاعده آنها را در پوشش خودش بگیرد الی ماشاءالله است منتهی صحبت در این است که ما مقدار حرجیت را تشخیص بدهیم. مهم ترین مسئله ما در این قاعده این است که مقدار حرجیت چه مقدار است؟ یک مقدار حرجیت همین مقداری است که دیگر بالاخره هر آدم عامی این را تشخیص می‌دهد. مثل این موردی که برای ما پیش آمد، این دیگر هر دهاتی هم که باشد می‌گوید در اینجا رفع تکلیف است. ولی ما وقتی به روایات نگاه می‌کنیم می‌بینیم روایات، دایره حرجیت را اوسع از این می‌گیرند.

یک روایات است که راوی از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند، شخصی جُنُب است و کوزه

آبی دستش است و می‌خواهد برود با آب آن کوزه  
 غسل بکند ولی یکدفعه انگشتش را می‌کند توی آن  
 کوزه یکدفعه حالا آب کوزه متنجس می‌شود یا اینکه  
 خیال می‌کند...، بعد حضرت می‌فرماید خب اگر  
 این دستش واقعاً قدر بود، این انگشتش قدره بود  
 خب این باید برود این آب را خالی بکند. اگر این  
 قدره نبود این... **وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**  
 .... ﴿الحج، ۷۸﴾ با همان آب برود و غسل بکند. یا

اینکه یک ظرف آبی گذاشته و الان دارد غسل می‌کند  
 از آن ظرف آب و آن غسله می‌ریزد در آن ظرف آب،  
 خب اگر این غسله ریخت توی آن آب، دیگر انسان  
 نباید دوباره همان آب را مصرف کند، حضرت  
 می‌فرماید نه بابا ول کن **وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ**  
**حَرَجٍ** مثلاً برو با آن آب غسل کن و...

ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم اصلاً قاعده حرج خیلی  
 دایره‌اش وسیعتر از آن چیزی است که دارد مطرح  
 می‌شود. الان می‌گویند طواف را به هر کیفیتی باید  
 انجام بدهی ولو اینکه پدرت دربیاید! پشت سر مقام  
 ابراهیم باید نماز بخوانی به هر کیفیتی ولو اینکه سه

دور، دورِ خودت بچرخانندت! رمی جمار تا به حد  
قتل و موت نرسیده باید انجام بدهی! و و و...! خب  
اصلاً اینها خارج از موضوع است. به عبارت دیگر  
اصلاً بطور کلی عرض کردم که هر شخص عامی  
می فهمد بر اینکه اینها مسائل، مسائل حرجی است  
ولی وقتی که به روایات مراجعه می کنیم می بینیم  
خیلی دایره را از این وسیع تر گرفتند. لذا فتوای  
مرحوم آقا هم بر همین بود که در مورد طواف دور  
کعبه، انسان آرام و راحت طواف کند. این است. از  
این مقدار بیشتر می شود حرج. همین، خیلی آرام،  
بدون اینکه کسی به او تنه بزند، بدون اینکه کسی...،  
نه اینکه چنان بچلانندش که اصلاً روغنش دربیاید!  
گاهی اوقات، در بعضی از موارد بود که ما...،  
در یک مورد بود که ما خواستیم وارد صفا بشویم،  
جمعیت زیاد بود، ظاهراً نماز تمام شده بود یک عده  
داشتند از آن طرف می آمدند از مسجدالحرام بیرون،  
یک عده ای از این طرف می رفتند داخل  
مسجدالحرام، ما صبر نکردیم که مسیر خلوت بشود،  
گفتیم لابد رد می شویم. آمدیم در یک فاصله

دومتری بود که خیلی فضا کم بود، در حدود ده پانزده سانت ما چنان به هم پیچیده شدیم که راستی راستی من احساس می‌کنم اگر آن بنیه من نبود، یک شخصی واقعاً ضعیف بود، شاید یک صدمه‌ای برایش وارد می‌شد. چنان ما را مالانندند که روغمان راست راستی درآمد! خب حالا ما مرد بودیم و فلان و این حرفها، توانستیم دوام بیاوریم. اگر یک زنی باشد و این حرفها، اصلاً دوام نمی‌تواند بیاورد. احتمال خطر برایش هست. و در تمام این موارد اصلاً باید به قاعده حرج و اینها تمسک کرد. این معنای آن الفاظی بود که در آیات و همچنین در روایات آمده است.

حالا منظور من از بیان این روایات در این جا این است که - برای بعدمان به درد می‌خورد - خلاصه ائمه علیهم‌السلام در چه زمینه‌هایی حرج را [موضوع قرار می‌دادند] برای رفع حکم؟ خب آن زمینه‌اش چه زمینه‌ای بوده؟ روایات در این جا زیاد است که خیلی هایش را مرحوم نراقی ذکر کردند و طبق استقصایی که کردند حدود هیجده تا روایت است ولی بیش از آن مقدار هم هست، من روایات دیگری



هم دیده‌ام که دیگر ضرورتی برای ذکر آنها ندیدم و خیلی از روایات روایاتی است که اصلاً لفظ، در آن نیامده، ولی خودش دلالت دارد. در آن حجة الوداع که پیغمبر اکرم حج کردند و اینها، در آن جا روایات خیلی عجیبی دارد که در آنجا می‌آمدند از حضرت سوال می‌کردند که [مثلاً] در اینجا ازدحام پیدا شد ما این کار را کردیم، حضرت فرمودند لا بأس! در آنجا لا بأس! لا بأس! آن روایت خیلی می‌تواند برای انسان راه گشا باشد. همین طور روایات دیگر که این لفظ نیامده ولی در هر صورت به این معانی در آنجا تذکر داده شده است.

یکی فرض کنید روایتی است که در قرب الاسناد است و عن الصادق علیه السلام عن ابی عن النبی قال اعطاه الله امتی و فضل به علی سایر الامم اعطاهم ثلاث خصال لم یأتی الانبیاء و ذلک ان الله تعالی کان اذا بعث نبیاً قال له اجتهد فی دینک و لا حرج علیک یعنی خلاصه هر تکلفی می‌خواهی در دینت انجام بده، جهد خودت را در دین به کار ببر، سخت بگیر بر مردم و لا حرج علیک و ان الله تعالی اعطاه امتی ذلک

حيث يقول و ما جعل عليكم في الدين من حرج اين مربوط به امت گذشته بود اما در امت ما من باب مثال نيست.

اين معنا يك معنای کلی است اما آنچه را که ما در صدد آن هستيم، [اين است که] مواردی را که ائمه بيان کردند آن موارد را پيدا بکنيم.

يکی روايت معروفی است که صحیحۀ زراه از ابی جعفر است که در آنجا دارد که اگر دست کسی برای صورت و برای وجه و اينها آسیب دیده باشد و اين حرفها، انسان می تواند با يك مقدار دیگری، دست و صورت خودش را بشويد و اينها؟ حضرت می فرمايند لازم نيست، بايد تيمم کند. اين خودش يك امر حرجی است. يعنی حتی به اين مقدار که مثلاً اين دو تا انگشت فرض کنید بسته است، انسان آب را اين طور می تواند بردارد، حضرت می فرمايند اين مقدار نه، چرا فرض کنید با دستش آب بر روی صورت بريزد؟ اين حرجی است و بايد تيمم کند. يعنی اينقدر قضيه را حضرت در اين جا سهل گرفتند.

یک روایت روایت فضل بن یسار است قال فی الرجل جنب یغتسل فینظر من الماء فی الاناء آب توی آن ظرف می ریزد فقال لا بأس اشکال ندارد، از آن آب می تواند مصرف کند ماجعل علیکم فی الدین من حرج خب این در حالتی است که می تواند برود یک کاسه آب عوض کند دیگر، حالا [اینقدر این مسئله سختی که نیست] منتهی همین قدر که دوباره لباسش را بپوشد، جلوی مردم برود و ظرف آب را عوض کند، این مقدار را...!

آن یارو بود که جنب شد در عرفات، گفتم برای شما قضیه اش را، شب بلند شد می خواست یواشکی غسل کند. بجای آب آن دیگ شربت را آنجا برداشت و روی سرش خالی کرد! بعد همه موهایش به هم چسبیده بود! یارو بود آنجا که تعریف می کرد. بعد فردایش شعر هم درآوردند:

انّ الصفاء والمروتی \*\* پیر تو دیگ شربتی

یکی هم صحیحه ابی بصیر است سالت عن الجب یجعل الرجل ؟ یک کوزه ای بوده که می خواست با آن غسل بکند انگشتش می رود آن تو،

خب مثلاً انگشتش فرض کنید متنجس بود و اینها، این شک می‌کند در هر صورت، مورد مورد مشکوک است خب حالا آب کوزه نجس می‌شود یا نمی‌شود؟ حضرت می‌فرماید حالا نمی‌خواهد برود کوزه‌اش را عوض بکند ما جعل علیکم فی الدین من حرج. اینها هست.

حالا این روایت، اتفاقاً خیلی روایت عجیبی است، موثقه‌ی ابی بصیر است قال قلت لابی عبدالله علیه السلام انا نساfer ما در مسافرت هستیم فریما؟ بالغدیر ما به یک غدیری می‌رسیم؟ یک مقدار آبی مثلاً هست یک گودی هست فیکون فیہ العذره اصلاً تو این عذره است فیبول فیہ الصبی مثلاً می‌آیند بچه‌ها در آن ادرار می‌کنند فیبول فیہ الدابه حالا آن دابه‌اش می‌آید در آن بول می‌کند اصلاً بطور کلی آبش برمی‌گردد و مضاف می‌شود، این طوری. دابه که به اندازه‌ی یک استکان بول نمی‌کند می‌آید یک دفعه...

سوال: غدیر هم کم نیست

جواب: بله؟

سوال: غدیر به گودالهای بزرگ می گویند

جواب: نه، غدیر دیگر به دریاچه که نمی گویند!

فرض کنید که کنار مثلاً یک چیزی هست، خب ما

دیدیم دیگر، فرض کنید یک چیزی اندازه اینجا]] (این

کلاس درس)]

سوال: می گویند چاله ها و...

جواب: نه، غدیر همین مقدار است یعنی آن

مسافتی که سی متر چهل متر بیشتر نیست. خب بله

بزرگ و کوچک هم داریم و این حرفها.

آن وقت آن که مثلاً کنار چیز و اینها یعنی خیلی

مُعتدِّبه نبوده والا اگر خیلی بزرگ باشد یک

گوشه اش عذره باشد، خب دویست متر آن طرف تر

یک عذره است خب باشد، این که اشکال ندارد. نه

چیزی است که به ذهن می آورد که این واجب

الاجتناب است، قضیه این طوری است، همه هم

می آیند تویش ادرار می کند، دابه می آید ادرار

می کند، صبی می آید ادرار می کند، چی چی می آید

ادرار می کند، بطور کلی وضعش یک وضعی شده که

اصلاً تبادل به ذهن می کند که اصلاً باید اجتناب کرد،

لذا از حضرت سوال می‌کند. اگر یک غدیری باشد فرض کنید من باب مثال طولانی، آن طرف که فرض کنید چشم کار می‌کند یک چیزی باشد، این هم در اینجا، این که اصلاً جای سوال نیست

سوال: ابی بصیر که آدمی نیست که بیاید از چیزهای کوچک، مثلاً فرض کنید غدیرکوچکی باشد که تویش بول کرده باشند و بصورت مضاف درآمده باشد حالا بیاید از این سوال کند

جواب: نه زمینه زمینه سوال است. یک وقتی واقعاً مضاف است خب نمی‌آید سوال کند. یک وقتی زمینه زمینه سوال است که بالاخره باید چکار کنیم؟ این یک همچنین اوضاعی است، مثلاً آیا واقعاً می‌شود به این مضاف گفت؟ نمی‌شود گفت؟ آیا واقعاً این متنجس است نمی‌شود...؟ مورد سوال را هم خب باید ببینیم چه است؟

سوال: از عذرۀ انسان سؤال می‌کند؟

جواب: بله. یبول الصبی داریم. اطلاق عذرہ بر همان عذرۀ انسان و اینها می‌شود.

سؤال: ...؟

جواب: این همان مسئلهٔ حرج است دیگر والا نجاست که به حال خودش است.

فقال ان عرض فی قلبک منه ؟ اگر به دلت پیدا شد که نکند این مثلاً نشود، فقل هکذا یعنی این کار را انجام بده اخرج الماء بیدک یعنی مثلاً آب را با دستت خارج کن تَوْضِأً یا اینکه در بعضی از روایات داریم شُقَّ الماء بیدک آب را بزن کنار مثلاً، این طوری بوده، مثلاً این طوری این طوری بکن [(آب را کنار بزن)] بعد با آن وضو بگیر یا اینکه آب را خارج بکن وقتی که حالا توی دستت صاف است حالا وضو بگیر یا با یک ظرف بردار و بین تویش چیزی نیست ردش کن برود

سوال: ...؟

جواب: کدام؟

سوال: همین بحث زمان و مکان در حرجیت...

جواب: بله بله بله فرق نمی‌کند منتهی باید در

مورد خودش به کار گرفته شود

سوال: ... فتوای عرب بوی عربی می‌دهد فتوای

فارسی بوی فارسی می‌دهد یعنی این می‌خواهد

همان معنای مطلب زمان و مکان را برساند یا  
اقتضائات مثلاً بلاد و ...

جواب: نه، این فرهنگها و نحوه معاشرتها را،  
اینها را می خواهد بیان کند. نوع فرهنگ را ...

سوال: مثلاً اگر کسی می خواهد وضو بگیرد و در  
ایران است چون آب فراوان است می گویند با یک  
لیوان آب و اگر در مکه است می گویند با یک  
استکان آب، چون آب کم است. شاید کسی که در  
مکه این فتوا را می دهد اگر در طهران باشد این فتوا  
را ندهد

جواب: نه این را ما نمی توانیم بگوئیم. البته خب  
این مسئله هست وقتی که ما خود مقدار آب را در  
شریعت متوجه شدیم خب فرق نمی کند. اگر شما  
کنار دریا هم نشسته باشید و می توانید با یک استکان  
آب هم وضو بگیرید، خب همان مقداری که ماء  
جاری بشود همان مقدار کفایت می کند چه کنار دریا  
باشید چه جایی باشید که قحط و خشکسالی باشد.  
اگر شما نتوانید به آن مقدار آب بدست بیاورید حکم  
تیمم می آید نه اینکه مقدار آب در وضو کم می شود،



نه، این طور نیست. یا این مقدار است یا تیمم. اینکه یک رطوبت بیاید روی پوست را بگیرد این وضو نیست.

... فان الله تعالى يقول ما جعل عليكم في الدين من حرج.

روایاتی که ما در اینجا داریم مثل روایت مراره و اینها که در اینجا آمده، خوب روایت زیاد است، روایاتی که مربوط به ... و انّ الدين اوسع من ذلك، در صحیحۀ بزنطی، اینجا می رود جُبه بخرد نمی داند آیا این مُذکی است یا غیر مذکی است؟ حضرت می فرمایند ما جعل علیکم فی الدین من حرج. به طور کلی...، ما این روایات را دیگر نمی خوانیم خودتان دیگر مراجعه کنید.

سوال: ...؟

جواب: بله، این خودش هم می شود البته غیر از این هم داریم. غیر از این داریم نه اینکه حرج است، نه، اگر اماریت سوقیه نداشتیم خود حرج کفایت می کند. اینکه حالا شما که می روید یک جبه بخرید، دائم بروید تحقیق بکنید، تا توی سلاخ خانه هم

بروید که ببیند واقعاً این از آن، آن...، تا اینکه برسانید به یک مرکزی که آن مرکز آن کله فرض کنید که حالا سنجاب و... را] که ذبح کردند آیا موارد شرعی را رعایت کردند یا نه؟] این اصلاً حرجی است. یعنی وقتی ما نگاه بکنیم می بینیم مسئله دایره اش خیلی وسیع است غیر از آنچه که تا به حال به ذهن انسان تبادر می کرده، خیلی دایره اش وسیع است. این روایات را خودتان مطالعه کنید، فردا دیگر سراغ این روایات نمی رویم. سراغ بحث های ...

ما امروز فقط خواستیم بگوئیم که این مسئله حرج دارای یک دایره وسیعی است که اگر ما بخواهیم به این قضیه حرج عمل بکنیم خلاصه خیلی از مسائل ممکن است تغییر پیدا بکند، خیلی احکام تغییر پیدا بکند.

سوال: ...؟

جواب: ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد